

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نباشد تن من میاد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۰ سپتمبر ۲۰۱۶

سنگار و شکم

"از درد کده پندیدگیش زیاتر اس"^۱

طنز

در مسیر "برلین - همبورگ" با بس و به اصطلاح خود ما "سرویس"^۲ روان بودم، مسیری که سه ساعت تخت را دربرگرفت. از یک طرف فضای بیرون جلوه می‌فروخت، که همه سبز بود و خرم؛ و حتی بلستی و وجبی را نمی‌توانستم ببایم، که بوره باشد و خشک و لم یزرع و بدون سبزه و سغلات و به فرموده سعدی، بی "بناتِ نبات". به پنجاه سال پیش پرتاب شدم، که مسیری طویل‌تر ازین را در وطن با سرویس می‌پیمودم؛ مسیر "کابل - قندهار - هرات" را. دوطرف مسیر وطنی، خلاف المانی، خشک بود و بوره بود و سنگ و گرد و خاک و خار و کوه و دشت و صحراء و بیابان. ولی قصه جالبی را بگذارم به وقت دگر و نوشته دیگر، تا ضمن آن، یا از بختِ بدِ وطن خود بنالم و یا از به اصطلاح زنان کابلی، "شامت و دیدنی"^۳ مردم "دیدنی‌دار"^۴ ما.

^۱ - عنوان یکی از مثلثای مشهور کابلی ست، که در هیئت "از درد کده پندیدگیش زیات اس" هم شنیده می‌شود، اما حالت بالا شکل معقولتر را دارد؛ لااقل از نگاه گرامر زبان دری.

^۲ - در زبانهای وطن عزیز ما "سرویس" در معنای "بس" استعمال می‌گردد. در وجه تسمیه این لغت فرنگی اگر بگویم: وقتی برادران سوداگر کابلی به نام "آفتاب الدین خان" و "مهتاب الدین خان" در ابتدای دهه سی قرن حاضر هجری و مسلمانی؛ بعد از احداث "جاده میوند" و قیرشدن سرکهای کابل به ابتکار بناروال فعال کابل، "انجیر غلام محمد فرهاد - مشهور به پاپا"، ابتکار بس مقیدی را به خرج داده و تعداد کثیری از بسهای امریکائی را در کابل به کار انداخته و شرکتی را به نام "شرکت سرویس"، تأسیس کردند، نام "سرویس" (به یای مجهول) در زبان مردم ما افتاد و عام گشت. مراد از "سرویس" مگر "بس سرویس" Bus-Service انگریزی ست، که جهت سهولت عامه مردم، قسمت جوهری ترکیب؛ یعنی "بس" - را حذف کرده و قسمت عَرَضی؛ یعنی "سرویس" را نگاه داشتند. این کلمه مرکب، شاید هم در اصل خود "اتوموبایل بس سرویس" Automobile-Bus-Survice بوده باشد، که ترسبش چنین گشته است. پس در زبانهای رسمی ما "دری و پشتو" و دگر زبانهای رائج وطن وقتی "سرویس" گوئیم، منظور از "بس" است.

^۳ - کلمه "شامت" عربی را که در معنای "شوم بودن" یا "شومی" ست، مردم ما و بالخاصه زنان کابلی، "شامت" تلفظ کرده و از آن معنای "طالع بد" را می‌گیرند. و عین معنی را از کلمه "دیدنی" نیز گیرند - ترکیب مشهور "شامت و دیدنی" از زبان زنان کابل بسیار شنیده شود.

^۴ - "دیدنی دار" اصطلاح مشهور زنان کابلی ست و به کسی اطلاق گردد، که "دیدنیهای فراوان" نصیبش گشته باشد.

گفتم در سفر کنونی و چندروزه پیش، وقتی به بیرون می‌نگریستم، همه سرسبزی بود و زارعت بود و دار و درخت و جنگل و یا "منارزارهای برق بادی" و "شیشه زارهای برق آفتابی"⁵.
اما در داخل سرویس نیز صحنه هائی بود تماشائی و قابل دیدن. من که خلاف معمول سفرهای گذشته، اینبار خود را محض به تماشای ماحول خود مصروف ساخته بودم، چون این بار و از داخل قفسه سیار سرویس دو طرف راه مانند آئینه و کف دست نمودار بود و من هم خریدار تماشا، که گفته اند:

"سیلام سیل اس و سرگردانیام سیل!!!"

(سیر هم سیر است و سرگردانی هم سیر)

در سمت راستم، در دو چوکی پشت در پشت، یکه یکه دو نفر را زیر نظر گرفته بودم؛ یکی دخترکی جوان و رعنا را، که عاشق خود بود و عاشق زیبایی خود؛ و در چوکی پیش رویش، مردکی را، که پیرکی⁶ بود و عاشق خوردن و مُرید شکم.

جوانک دختری بود خارجی با چشمان سیاه و مویهای سیاه تر از سیاه؛ و پیش رویش، پیره مردی بود، به اصطلاح زنان کابلی "لحم گوشت"⁷، که شکمش تا سر بلاگیش لم داده بود. این طرف فیشن بود و درشن و سنگار و سامانه؛ و آن طرف خوردن بود و دهان جُقیدن. اینجا میکپ و آلات سنگار به شاخی باد می‌شد و آن طرف کلچه و شیرینی از هر باب. دخترخانم مصروف فیشن و سامانه بود و مردکه مُرید نفس، مصروف پرورش شکم بیهنر پیچ پیچ. دو و نیم ساعت تقریباً به همین منوال گذشت، ولی در نیم ساعت آخر:

دخترک به گفته شهاب ترشیزی، "آئینه را به فال مبارک گرفته"⁸ و در آن سنگار خود را شدت بخشید. ولی پیرمرد نیز، گوئی خود را سیال آن دخترخانم می‌پنداشت، که فحوای مثل کابلی را برپا می‌داشت:

"سیال که از سیال پس بانه، بینیش از بریدن اس!!!"⁹

پس به حیث "تمت بالخیر" و "حُسن ختام"، یک بسته حیدری کوکیز Cokies را باز کرده و پشت سر هم در دهان انداخته می‌رفت، که گفته "تو برو، که مه آمدم - تو برو، که مه آمدم" مردم گپگوی و گپساز کابل را در هنگام "لقمه زدن" زنده می‌کرد.

⁵ - "منارزار" مراد از میدان وسیعی که در آن منارهای فراوان تعبیه شده باشد و "شیشه زار" هم منطقه ای، که شیشه های بسیار در آن کشته باشند. "منار برق بادی" مقصد از مناری ست پروانه دار، که با باد دور خورده و برق می آفریند. و "شیشه برق آفتابی" هم آنست، که از تابش آفتاب، برق می سازد. "منارزار" و "شیشه زار" از ترکیبات این قلم درین مقاله است، که به مقاصد بالا به کار بسته شده اند.

⁶ - "پیرکی" اصطلاح کابلی ست، که به زن و مرد پیر از روی تحقیر گفته شود؛ خواه به تنهایی و یا در پیوند با "زن" و "مرد"؛ چنان که گویند: "زن پیرکی" یا "مرد پیرکی".

⁷ - "لحم" اصطلاح کابلی و در معنای "گوشت بدون استخوان" و "لحم گوشت" نیز اصطلاح زنان کابلی ست و به کسی اطلاق شود، که بسیار چاق و چله و عالم عالم گوشت باشد. مگر در شجره نزول کلمه "لحم" توانم گفت:

"لحم" (به ضم اول) به احتمال قوی استحاله کلمه "لحم" (به فتح اول) عربی باشد، که در معنای "گوشت" است؛ چنان که "لحم الخنزیر" در قرآن آمده است، که مراد از "گوشت خوک" است و به اصطلاح کنائی کابلی "گوشت جناور بد".

⁸ - "عبدالله شهاب ترشیزی هروی"، که از شعرای نامدار وطن ما در قرن هژدهم بود و مُقارن سلطنت "تیمورشاه درانی" و فرزندش "شاه محمود درانی" می زیست و ملک الشعرای اخیرالذکر بود، اشعار شهاوار بسیار دارد. وی ضمن قطعه ای نغز در مدح "شاه محمود" چنین سرود:

ای آنکه چار گوشه تخت ترا ز فخر شاهان تاجدار، به تارک گرفته اند
و بهر حفظ ذات تو، انجم ز جبرئیل تعویذ خرز و فتح، تبارک گرفته اند
آئینه را از آن، سر دست آوریده ام کائینه را به فال، مبارک گرفته اند

از مدتی ست، که دیوان اشعار این شاعر ساحر، روزمره و قطعه قطعه در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" چاپ می‌گردد.

⁹ - بعضاً این مثل را در مورد خر استعمال کرده گویند: "خر که از خر پس بانه، بینیش از بریدن اس!!!"

مگر چرا بعض کسان این قدر به اصطلاح زنان کابلی، "کشته و بسته شکم" ^{۱۰} اند؟؟؟
برای این، که گفته اند:

"درد هرچیز میره و درد شکم نمیره!!!"

نشود، که مردکه شکمبو بعداً انگشت ندامت به دندان بگذرد، که به ندای شکم لیبیک نگفته است و صدای شکم مسکین خود را خالی مانده است. و یا این مثلها در ذهنش خطور کرده باشد، که:

"دنیا سر شکم آبات اس!!!"

یا

"هرچی بادا بادا!!!"

یا

"مارگزیده ره خو میبره و گشنه ره نی!!!"

و سرانجام

"یا سر یا شکم!!!"

وقتی این نوشته آمده رفت و به گفته ادباء و اهل لفظ قلم "بر زبان قلم جاری گشت"، متوجه شدم، که شرح پاورقیها بیشتر از متن خود مقاله شد و آن مثل معروف کابلی را تداعی کرد، که:

"از درد کرده پندیدگیش زیاتر است!!!"

البته بسا کلمات دگر این نوشته با نحوه اصطلاحی کابلی خود نیز، محتاج شرح است و ازان منصرف گشتم، تا ضرب المثلهای "افتاوه خرچ لیم(لحیم)" و "از تندور کلان، موری، و از پدر کلان، دامات" را مصداق ندهد!!!

کم من و کرم خوانندگان عزیز، اگر این نوشته را به حیث "طنز" قبول کرده باشند؛

خانه شان آباد و بچه هایشان برخوردار!!!

(همبورگ - ۱۸ سپتمبر ۲۰۱۶)

¹⁰ - "کشته و بسته" اصطلاح زنان کابلی ست، که عشق و حرص و آز بی حد و حصر کسی را به کسی یا چیزی نشان می دهد. از بهر مثال اگر گوئیم:

"فلانی کشته و بسته فلان کس اس"؛ یعنی که "عاشق سوزان آن کس است".

و اگر گفته شود:

"فلان کس کشته و بسته خوردن اس"؛ یعنی که "تا سرحد اسارت و دادن قربانی، دلبسته خوردن است"